



تأثیر حاکمیت در آموزش و پرورش

محمد نیک فکر^۱

چکیده

در تمام دنیا آموزش و پرورش به مثابه امر حاکمیتی پذیرفته شده است در ایران نیز به همین صورت اما این موضوع که از صفر تا صد چقدر حاکمیتی باشد جای بحث است. مهندسی حاکمیتی آموزش و پرورش باید تغییر کند اما به نفع مردم نه به سود مافیای آموزش؛ فلذا مردمی سازی باید در چارچوب سیاست‌های تربیتی جمهوری اسلامی ایران باشد، به همین دلیل هر تصمیمی که جهت نقض سیاست‌های تربیتی نظام برآید مطرود است حتی اگر مشارکت مردم را در امر تعلیم و تربیت افزایش دهد. بحث از رابطه نهاد حکومت و آموزش و پرورش، در حقیقت، به صورت تأثیرگذاری هر یک بر دیگری مطرح است، لذا بحث فوق را با تفکیک تأثیرگذاری هر یک به طور جداگانه پی می‌گیریم. در این بررسی نهاد آموزش و پرورش به معنی معاهد علمی است که در رشد تحصیلی افراد به صورت کلاسیک در جامعه مؤثرند، اعم از آموزش و پرورش دوران ابتدایی، راهنمایی، متوسطه، آموزش عالی و آموزش در حوزه‌ها. و نهاد حکومت به معنی هیئت حاکمه بر روابط حقیقی افراد جامعه است. بنابراین، شامل سیاست‌های مجموعه قوه مجریه و دستگاه‌های ذی ربط و نیز قوه مقننه و سایر مراکز قدرت در این نهاد خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: آموزش پرورش، حاکمیت، جامعه

۱- مقدمه

در این پژوهش منظور از جامعه، تمام عناصر سازمان یافته و غیر سازمان یافته خارج از نهاد حاکمیت است که با هم در تعامل هستند. لذا پیشرفت ناظر بر کفایت، هوشمندی و قابلیت سراسری جامعه تعریف می‌شود. بر این اساس همانطور که پیتر دونالدسون معتقد است اگر توده مردم درگیر توسعه باشند، هدف با سرعتی بیشتر و البته نه لزوماً فوری به بار خواهد نشست، پیشرفت هم همین وضعیت را دارد. از نظر دونالدسون توسعه اغلب فرآیندی رنج‌آور و دشوار است تا همه مردم (در قالب تشکلهای، انجمن‌ها و شبکه‌ها) با آگاهی همگانی از تغییرات و نیاز به مطابقت در امر توسعه مشارکت جدی نداشته باشد رسیدن به اهداف توسعه‌ای امکان‌پذیر نیست (دینی، ۱۳۷۰). بنابراین، جامعه

^۱ کارشناسی ارشد، رشته حقوق عمومی، دانشگاه آزاد بندرعباس، m9171494688@gmail.com

می‌تواند با مشارکت فعالانه در پیشرفت نهاد آموزش و پرورش اثرگذار باشد، آن را به‌پیش ببرد و برای تکامل آن گام بردارد. مطابق این فرض، فرض عدم تاثیرگذاری جامعه بر نهاد علم هم متعاقباً به چالش کشیده می‌شود.

نهاد حاکمیت با محوریت نخبگان توسعه‌گرا و به‌شدت ملی‌گرا وظیفه انباشت سریع سرمایه و سرمایه‌گذاری هدفمند آن در راستای ایجاد زیرساخت‌های توسعه‌ای و بازارهای جدید بر عهده می‌گیرد. این‌گونه نهاد حاکمیت بیشتر در کشورهای شرق آسیا تجربه شده است. نهاد حاکمیت توسعه‌گرا اعم از مردم‌سالار و استبدادی عبارت‌اند از: اداره نهاد حاکمیت توسط نخبگان توسعه‌گرا، استقلال نسبی نهاد حاکمیت، وجود دیوانسالاری قدرتمند و کارآمد، ضعف عامه (مردم) و تحکیم اقتدار نهاد حاکمیت پیش از افزایش اهمیت سرمایه‌های داخلی و خارجی. علاوه بر ویژگی‌های پنج‌گانه یادشده نهاد حاکمیت‌های توسعه‌گرای مردم‌سالار از دو ویژگی دیگر هم برخوردارند: ۱- حاکمیت طولانی‌مدت یک حزب در کشور و ۲- برخورداری از ویژگی‌های مردم‌سالاری سیاسی (لفتویچ، ۱۳۸۵) در این تحقیق به دنبال تأثیر حاکمیت در آموزش و پرورش می‌پردازیم.

۲- مرور ادبیات

در این قسمت ابتدا به ارتباط بین نهاد حاکمیت و جامعه پرداخته می‌شود. می‌توان گفت نوع ارتباط بین جامعه و نهاد حاکمیت می‌تواند به‌عنوان یکی از مولفه‌های اصلی تعیین‌کننده در میزان تاثیرگذاری هریک از نیروهای اجتماعی در توسعه باشد (Naidoo, 2004). در بخش دوم این قسمت به تأثیرگذاری جامعه و یا نهاد حاکمیت بر روند توسعه می‌پردازد.

۲-۱_ مناسبات نهاد حاکمیت و جامعه در امر آموزش و پرورش

در تحولات اجتماعی نقش نهاد حاکمیت و گروه‌های اجتماعی اصلی و نوع جدایی و استقلال یا وابستگی و اتکا نهاد حاکمیت نسبت به جامعه به شکل یک موضوع موردتوجه قرار می‌گیرد. در این جهت کل نظام اجتماعی به دو حوزه نهاد حاکمیت و غیر نهاد حاکمیت تقسیم می‌شود که حوزه غیر نهاد حاکمیت دربرگیرنده همه گروه‌های اجتماعی سازمان‌یافته و غیر سازمان‌یافته که تحت عنوان عامه (مردم) و بخش خصوصی نیز از آن یاد می‌شود (Friedman, 1955). هریک از گفتمان‌ها و نظریات جامعه‌شناسی به ترسیم رابطه نهاد حاکمیت و جامعه پرداخته‌اند:

۲-۲_ جامعه فعال و نهاد حاکمیت منفعل و محدود

این گفتمان در قرن ۱۷، ۱۸ و ۱۹ برآمده از اندیشه‌های سیاسی توماس هابز و جان لاک است. لیبرالیسم کوشش نظری برای تعیین حوزه مستقل جامعه از نهاد حاکمیت و تفکیک حوزه زندگی فردی، خانوادگی و اقتصادی و نهایتاً تعیین اقتدار نهاد حاکمیت مدرن بود. این گفتمان به جامعه نیرومند و نهاد حاکمیت کوچک قائل است (Dunning, 1905). نهاد حاکمیت در این گفتمان هدف نیست، بلکه انسان هدف و درواقع نهاد حاکمیت تاسیس می‌شود تا نظم و رفاه ایجاد کند و مدافع حقوق و منافع جامعه گردد. نهاد حاکمیت نتیجه و محصول قرار اجتماعی بین مردم در سپهر جامعه است (محمود، ۱۳۸۱).

رگه‌های اولیه رسمی شدن نهاد تعلیم و تربیت در آغاز قرن هفدهم پدیدار شد. قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم دوران نهضت اصلاح دینی در اروپا است، این دوران در حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تأثیرات پایداری را بر جامعه دولت در غرب ایجاد کرد. هم‌زمان با این جنبش، از هم پاشیدن اتحاد مذهبی و پیدایش گرایش‌های متعدد در مسیحیت جدایی از کلیسای کاتولیک روم، به ایجاد دولت‌های ملی، قدرتمند و مستقل از کلیسا منجر شد. (Wallerstein, ۲۰۱۱) اقتدار دولت در برابر کلیسای جهانی روم و رشد کلیساهای ملی، خزانه‌های پادشاهان را آبادتر و نیروی سیاسی و نظامی آنان را افزایش داد. از سوی دیگر، خشونت‌های مذهبی و وخامت اوضاع اجتماعی در عصر اصلاح دینی، مردم و متفکران را تشویق نمود که به قدرت مطلق پادشاهی و استبداد دولتی معتقد شوند. بدین ترتیب، نهضت اصلاح مذهبی با انکار کلیسا به‌عنوان تنها مقام مدافع ایمان مردم، کتاب مقدس و فهم انسانی را جایگزین کلیسا ساخت (Bendix, ۱۹۸۰).

هدف این جنبش را می‌توان در تغییر باورهای دینی و دگرگونی جایگاه‌های سیاسی کلیسا و دولت دانست. این اهداف با روند موجود جامعه آن روز تفاوت فاحش داشت و به همین دلیل، نهضت اصلاح دین به فکر استفاده از سرمایه‌های انسانی و نهادینه ساختن این تغییرات در

نسل‌های بعد افتاد. لوتر، سردمدار این حرکت، به تعلیم و تربیت توده مردم و پرورش رهبران دینی توجه خاص داشت و در تلاش بود تا دولت را به حمایت از مدارس، و مردم را به فرستادن کودکان خود به مدارس تشویق و ترغیب کند (Donaldson, ۲۰۰۶). بر همین اساس، در درجه نخست، نهاد تعلیم و تربیت می‌بایست در راستای پرورش این قوای عقلانی، فراگیر می‌شد تا همه افراد امکان وصول به سعادت نهایی را داشته باشند. همچنین یکی دیگر از کارکردهای نهاد تربیت در این دیدگاه، قدرت بخشیدن به دولت مرکزی و تلاش در جهت کاهش قدرت تاریخی کلیسا و مبلغان مذهبی بود.

بنابراین می‌توان گفت اجباری ساختن تعلیم و تربیت کودکان در نهضت اصلاح مذهبی، در راستای نزدیکی دولت و کلیسا و به‌منظور قدرت بخشیدن به دولت صورت گرفت. آرمان لوتر آن بود تا درون نهاد تعلیم و تربیت، افراد را تبدیل به شهروندانی مطیع سازد تا در نهایت قادر باشند در مقام مدافعان دولت، جامعه را از ناآرامی‌ها و چالش‌ها مصون دارند.

۲-۳_ جامعه فعال و نهاد حاکمیت فعال

در این دیدگاه، دولت هم مسئول مستقیم تربیت رسمی و هم سیاست‌گذار اصلی روند این نوع تربیت است و موظف است فرایند تعلیم و تربیت را در راستای همگون ساختن افراد جامعه با روند سیاسی حاکم بر آن جامعه هدایت کند. بنابراین همچنان که دولت در فرایند تعلیم و تربیت رسمی از مسئولیت بیشتری برخوردار است، اختیار بیشتری نیز در مدیریت فرایند آن دارد و به‌نوعی مالک نهاد تعلیم و تربیت به شمار می‌رود (Martin, Jane, P. KcKeown, Jon Nixon, and Stewart Ranson, 2000).

۲-۴_ جامعه منفعل و نهاد حاکمیت فعال

این نوع نگاه به نهاد حاکمیت، عامه را از گردونه تصمیم‌گیری درباره فرایند تعلیم و تربیت کنار می‌گذارد و آن را به کارگزاری مطیع برای این نظام تبدیل می‌کند. در این حالت تعیین ختمی نظام تعلیم و تربیت بر عهده دولت است و سیاست‌گذاری‌ها بر مبنای منافع سیاسی-اجتماعی صورت می‌گیرد و جامعه در مقام کارگزار این دستورات، باید نظام تربیتی را در جهت تحقق این سیاست‌ها همراهی نماید. (Meyer, ۱۹۸۰) در این نگاه، معلمان در واقع، عوامل اجرایی عناصر مافوق هستند. بر این اساس، تصمیم‌گیری‌های مهم در مورد برنامه درسی چه به‌صورت مستقل و چه به‌صورت مشترک با دانش‌آموزان، در صلاحیت معلمان نیست. به همین ترتیب، این امر (تصمیم‌گیری) نیز، در صلاحیت هیچ‌یک از دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت همچون همکاران، والدین و یا اعضای جامعه نیست. بدین گونه است که تمام افراد جزء (از جمله معلم، مدیر مدرسه و ...) و نیز والدین و خانواده‌ها در فرایند تعلیم و تربیت اجازه مشارکت در تعیین ختمی این فرایند را ندارند و صرفاً به نیروهای کمکی جزء فروکاسته می‌شوند (سجادی، ۱۳۸۸).

۲-۵_ جامعه فعال و نهاد حاکمیت محدود

در حقیقت بازگشتی به همان گفتمان لیبرالیسم که در آن نهاد حاکمیت منفعل و جامعه فعال است. این گفتمان بر تمرکززدایی در همه حوزه‌ها تأکید دارد. در این گفتمان هر نوع بنیان‌گرایی، ذات‌گرایی و طبیعت‌گرایی در همه عرصه‌ها از معرفت‌شناسی گرفته تا انسان‌شناسی نفی می‌شود. این گفتمان محصول تحولات فکری در حوزه‌های مختلف علمی و فلسفی قرن بیستم بوده که ریشه‌های آن را می‌توان در نئولیبرالیسم و پست‌مدرنیسم دید. این گفتمان در حقیقت نوعی مقابله در برابر نظریه نهاد حاکمیت رفاهی کینز است (بشیری، ۱۳۷۸). پس از نهادینه شدن اندیشه دولت‌مداری در قرن هفدهم، تفکر عصر روشنگری، استبدادهای بزرگ دولتی را به چالش کشید. در این عصر و در کوران انقلاب فرانسه، بسیاری از روشنفکران از جمله ولتر و روسو با حمله به سلطنت‌های مطلقه و جزم‌های دینی، آن‌ها را مانع توسعه انسان دانستند. (Guttek, ۱۹۹۷) گسترش لیبرالیسم اقتصادی موجب شد روابط اجتماعی برحسب روابط و فضای بازار تبیین شوند بر همین اساس نظام تعلیم و تربیت به‌صورت یک بنگاه تجاری نگریسته شده است که باید نیازهای اقتصادی جامعه را برآورده سازد که حق مالکیت خصوصی را برای افراد به رسمیت می‌شناخت، به تدریج سایر عرصه‌های اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرارداد و در تلاش بود تا همه روابط اجتماعی را برحسب روابط و فضای بازار تبیین نماید. بر همین اساس، نظام تربیت به‌صورت یک بنگاه تجاری نگریسته می‌شود که باید

نیازهای اقتصادی جامعه را برآورده سازد و در فضایی آزاد، نیازهای مشتریان خویش (خانواده‌ها و دانش‌آموزان) را برآورده سازد (Kirby, 2004). در جمع‌بندی گفت‌مان‌های چهارگانه می‌توان گفت با ظهور هر گفت‌مان، نقش‌ها، هویت‌ها و اشکال کردار نهاد حاکمیت و جامعه تحول می‌یابد و نهادها تغییر شکل می‌دهند و جامعه سیاسی برحسب مقتضیات گفت‌مان سیاسی مسلط، شکل می‌گیرد. بر این اساس بسیاری از نظریه پردازان سیاسی تأکید دارند نهاد حاکمیت در طول تاریخ خود هیچ‌گاه ثابت نبوده، بلکه همواره در حال تحرک، تحول، تعدیل، الحاق و همواره در حال نوعی گذار است. مبانی هر کدام از این گفت‌مان‌ها نقش و جایگاه خاصی برای نهاد حاکمیت یا جامعه در توسعه قائل هستند.

۳- نسبت نهاد حاکمیت، جامعه و پیشرفت نهاد آموزش و پرورش

توسعه در فرهنگ غرب به معنی تکامل نظام اجتماعی بشر از اشکال ساده‌تر به اشکالی پیچیده‌تر، بالاتر در حد بلوغ و کمال تعریف شده است. یا واژه توسعه را خارج شدن از پوشش و لفاف و ظهور هر آنچه به‌طور بالقوه در چیزی وجود دارد معنا می‌کنند. به عبارتی توسعه در اصل باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی، هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی داخل نظام از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج شده و به‌سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است سوق یابد (تودارو، ۱۳۸۷). بر این اساس توسعه فرایندی است همه‌جانبه و معطوف به تمام ابعاد زندگی مردم و موجب تغییر در تمام ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... به‌گونه‌ای که نه تنها از لحاظ کمی بلکه از لحاظ کیفی هم باعث تغییرات در تمام ابعاد جامعه از جمله شیوه زندگی، رفاه اجتماعی و... می‌شود. اما در عمل این تعریف رنگ و بوی دیگری گرفته و توسعه عاملی برای سلطه فرهنگ سکولار و بی‌خدایی با محوریت اصالت انسان شده است. در مقابل پندارش (پارادایم) پیشرفت که در بردارنده سعادت دنیایی و اخروی با خدا محوری معرفی شده است که دارای فصول مشترکی با توسعه می‌باشد ولی از انحرافات و مضار آن بدور می‌باشد. در این میان نسبت حاکمیت، جامعه و پیشرفت نهاد آموزش و پرورش نیز می‌تواند نوع و نحوه اثرگذاری این نهادها بر روی همدیگر را تبیین نماید که در ادامه به بررسی هر یک پرداخته شده است.

۴- نقش حاکمیت در پیشرفت نهاد آموزش و پرورش

اما علاوه بر نقش خودمختار طبقات و نیروهای اجتماعی در روند پیشرفت کشور در مقابل تجربه‌ای وجود دارد که حاکی از اولویت و محوریت تقریباً قاطع حاکمیت در آغاز و هدایت فرآیند پیشرفت و تحقق آن است. حاکمیت‌های مختلف توانسته‌اند با اتخاذ مجموعه‌ای از سیاست‌ها در مدت نسبتاً کوتاهی کشوری را به توسعه برسانند. در ادبیات توسعه این نهاد حاکمیت‌ها با عنوان نهاد حاکمیت‌های توسعه‌گرا خوانده می‌شود. نهاد حاکمیت توسعه‌گرا دارای چشم‌اندازی، از رهبری و ظرفیت بالا برای ایفای نقش مثبت در انتقال یک جامعه از حالت عقب‌ماندگی به حالتی از توسعه قلمداد می‌شود (Fritz, Verna and Alina Rocha Menocal, 2007). بنابراین، اگر حاکمیت با برنامه به سمت توسعه یافتگی نهاد آموزش و پرورش حرکت نکند، در حقیقت مسیر بسیار دشوارتری پیش رو خواهد بود. چون هم منابع در اختیار حاکمیت است و هم مردم تحت تأثیرات مستقیمی از سوی آن هستند. این حالت در کشورهای با تمرکز قدرت سیاسی بالا، نظیر دولت‌های پادشاهی بیش از حالت‌های دیگر است. این در حالی است که تحقق پیشرفت به مراتب حساس‌تر و پیچیده‌تر از توسعه تلقی می‌شود و حاکمیت دینی مردم‌سالار نقشی حیاتی در این موضوع بر عهده دارد.

۵- نقش حاکمیت و جامعه در پیشرفت نهاد آموزش و پرورش

اگرچه حاکمیت مطلق با توجه به تحولات عصر جدید و به‌اصطلاح دوره جهانی شدن دستخوش تغییرات زیادی و دیگر کنترل مطلق را بر سرزمین خود در عرصه‌های مختلف ندارد (Manbach, 2005). اما همچنان نهاد حاکمیت به‌عنوان اصلی‌ترین بازیگر در عرصه ملی و فراملی است که سیاست‌گذاری‌ها و ساختار خود را با شرایط عصر جدید تطبیق می‌دهد.

(Wong, ۲۰۰۴) این وضعیت، اثر کلان خود را در پیشرفت آموزش و پرورش نیز به وضوح نشان می‌دهد. حال وقتی این اثرگذاری، به صورت اثرگذاری هم‌افزای بین حاکمیت و جامعه و اثر تزییدی این دو بازیگر کلان روی نهاد آموزش ارتقا یابد، اثرپذیری کلی نیز به‌غایت خود می‌رسد.

همچنین باید در نظر داشت که با توجه به فضای اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی شکل‌گرفته، کنش ذهنی و رفتاری شهروندان در قالب سرزمین با مرزهای مشخص در یک گستره خاص جغرافیایی محدود و محصور نمی‌گنجد (کواسمی، ۱۳۹۰). و این امر بر وضعیت نهادهای کشور، از جمله نهاد آموزش و پرورش نیز مؤثر خواهد بود.

محور در حکمرانی کیست؟ نفس اماره یا رب‌العالمین؟

سیاستمداران آمریکایی دریافتند که چون دولت‌ها در سراسر جهان واجد شرایط لازم برای قبول سلطه آمریکا نیستند، نمی‌توانند در پذیرش آمریکا به‌عنوان کدخدای جهان تسلیم شوند. به همین منظور بانک جهانی مأمور به بسط مفهوم «حکمرانی خوب» در میان کشورهای جهان از دریچه اقتصادی شد (Hout, ۲۰۰۷) بنابراین، ایده همگون سازی متناسب با فضای آمریکایی کردن کشورها باهدف تسلط جهانی آمریکا بر ملل، در واقع نخستین مرحله شکل‌گیری و پیدایی اندیشه «حکمرانی خوب» است. از این رو، گرچه عامل اقتصادی در پیدایی این اندیشه کاملاً مؤثر بوده است، به لحاظ نقش پررنگ دولت در آن، نمی‌توان پیوند نزدیک آن با مباحث مربوط به توسعه تسلط سیاسی آمریکا بر جهان را نادیده گرفت. در واقع، آنچه امروزه از آن با عنوان «حکمرانی خوب» یاد می‌شود، نوعی حکمرانی است که درصدد ایجاد بسترهای لازم برای توسعه و بسط قدرت سیاسی آمریکا در جهان است. (Richardson, ۲۰۱۱) روح ایده حکمرانی خوب که خود بر مبنای مفروضات سرمایه‌داری بنا نهاده شده است، این است که حکمرانی آنگاه خوب است که به استحکام و تثبیت بنیان‌های اقتصادی و رفاه مادی جامعه بیانجامد. بنابراین، نتیجه منطقی این اندیشه آن است که حتی اگر حکمرانی خوب در جامعه‌ای به‌طور صد در صد و با تمام شاخص‌هایش هم محقق شود ضرورتاً شاهد جامعه‌ای اخلاقی و فضیلت‌گرا نخواهیم بود. پس واقعاً دلیل افزودن کلمه «خوب» که دارای بار ارزشی است کاملاً بی‌مایه به نظر می‌رسد.

برخی پس از نامگذاری «حکمرانی خوب» آن را در مقابل «حکمرانی خدا» تفسیر کرده‌اند. به عبارتی با تغییر «God» به «Good» دامنه تسلط و قدرت الهی را محدود به کلیساهای کاتولیک کردند و دامنه تدبیر امور بشر را به دست آمریکایی‌ها سپردند. (Heck, ۲۰۰۹) به عبارتی دیگر، این نفس بشر است که تعیین می‌کند امروز چه چیزی خوب است و فردا چه چیزی باید خوب باشد. در این میانه خدا کنار گذاشته می‌شود و تبدیل به خدای ساعت‌سازی می‌شود که پس از ساختن و کوک کردن ساعت، دیگر به اینکه ساعتی که ساخته چگونه کار می‌کند ندارد.

الف. تأثیر حکومت بر آموزش و پرورش

اگر هر نوع تغییر در رفتار و اندیشه انسان را به‌صورت کلاسیک یادگیری بنامیم و آموزش عبارت از فعالیت‌هایی باشد که به‌منظور ایجاد یادگیری از جانب معلم به‌صورت کنش متقابل جریان می‌یابد، بخش قابل توجهی از ابزار تحقق این گونه یادگیری و آموزش نزد حکومت است. حکومت‌ها بر شیوه آموزش و پرورش تأثیر می‌گذارند و می‌خواهند از این طریق اراده خویش را بر نهاد فوق‌تحمیل کنند، اعم از آن که، در واقع این اراده به مصلحت جامعه باشد یا به ضرر آن. به‌طور کلی حکومت‌ها می‌توانند برای تأثیرگذاری بر نهاد آموزش و پرورش از چند

ا. اهرم قانون‌گذاری

حکومت از طریق مصوبات قانونی توسط مجلس و دولت می‌تواند هر نوع اعمال ضابطه‌ای را که به مصلحت نظام خویش می‌بیند اعمال کند. معمولاً این اعمال ضابطه در دو محور اساسی صورت می‌گیرد:

الف. تعیین نظام آموزش و پرورش

حکومت‌ها با توجه به اهداف قریب و بعید خود در پرورش نیروی انسانی لازم در جامعه نوع نظام آموزش و پرورش را، که در حقیقت به‌منزله یک ابزار است، تعیین می‌کنند. این تعیین نظام به کارشناسی دقیق در باب شناخت نیازهای جامعه، نوع فرهنگ مردم و شناخت نظام‌های آموزشی موفق دنیا محتاج است. مختصات و نحوه ترکیب عناصر درونی آموزش و پرورش مثل تمرکز یا عدم تمرکز، نوع و میزان امکانات و نحوه توزیع آن‌ها، مدیریت یک‌طرفه و پدرا نه یا دوطرفه و مشارکت جویانه، وضعیت روانی، اجتماعی دانش‌آموزان و معلمان، محتوای

برنامه‌های آموزشی، روش‌های تدریس به‌عنوان عواملی مطرح‌اند که بر نوع و کم و کیف عملکرد آموزش و پرورش در جامعه مؤثرند و معمولاً نظام‌های آموزشی به‌عنوان ابزاری در دست حکومت‌ها برای تحقق اهداف خود مطرح‌اند.

پارسنز (Parsons) معتقد است گستردگی و عمق نظام آموزش و پرورش محصول ضرورت‌های کارکردی جوامع صنعتی است، یک انسان فعال، خلاق و متناسب با جامعه صنعتی از یک آموزش و پرورش با صنعت نوساز به وجود می‌آید. سخن او را می‌توان در باب کارکردهای دیگر جوامع نیز تعمیم داد.

ب. سهمی که دولت به عوامل غیردولتی در آموزش و پرورش خصوصی می‌دهد در سایه اعطای این نقش از سوی دولت به بخش خصوصی، بحث‌های مربوط به نظام مالی آموزش و پرورش، طبقه‌بندی قشری درون این نهاد و تأمین یا عدم تأمین عدالت اجتماعی مطرح می‌شود که بررسی تفصیلی هر یک از این تبعات از حوصله این مقاله خارج است، ولی، اجمالاً روشن است که اعطای چنین حقی به افراد که می‌توانند با صرف داشتن قدرت مالی دارای تخصص برتر در جامعه باشند، در درازمدت طبقه‌بندی‌های خاص اجتماعی را به وجود می‌آورند و امکان تحرک اجتماعی را کم می‌کند و در صورتی که دولت تدابیری برای تعدیل این طبقه‌بندی‌ها نداشته باشد، ناگزیر خواهد بود در جامعه‌شناسی سیاسی خود حسابی برای مراکز قدرت مالی در کشور باز کند یا آن‌که به نحوی آن‌ها را در سیطره و نفوذ خویش کنترل کند.

۲. اهرم مالی و بودجه

حکومت با در دست داشتن قدرت مالی برتر و توزیع بودجه براساس تعیین اولویت‌ها، می‌تواند بر بخش‌های مختلف نهاد آموزش و پرورش تأثیر گذارد. صورت مطلوب این توزیع بودجه آن است که با تخصیص عادلانه، زمینه عدالت اجتماعی را در نهاد آموزش و پرورش فراهم آورد، به طوری که نیروهای مستعد از مناطق مختلف، به‌ویژه مناطق محروم، بتوانند از تخصص‌های علمی برخوردار شوند. از سوی دیگر، میزان بودجه نهاد آموزش و پرورش در مقایسه با بودجه در بخش‌های دیگر حکومت، نشان از اهتمام حکومت نسبت به تعالی این نهاد است؛ مثلاً، در کشور کانادا در سال ۱۹۷۰ کل هزینه‌های آموزشی به‌عنوان بخشی از تولید ناخالص ملی (GNP) به بیش از ۹۰٪ رسیده است.

۳. اهرم نیروی انسانی

حکومت‌ها می‌توانند با نظارت و اعمال ضابطه در کم و کیف نیروهای انسانی شاغل در نهاد آموزش و پرورش، به تحقق اهداف خویش کمک کنند. امروزه در بافت کشورهای جهان سوم ملاک گزینش مدیران و اساتید و معلمان عمدتاً صبغه غیرعلمی نیز دارد و این امر باعث افت تحصیلی و رکود بررسی‌های پژوهشی می‌شود.

۴. اهرم تعیین محتوای آموزشی

محتوای آموزشی برای تأمین اهدافی در هر حکومتی طراحی می‌شود که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

الف. تأمین نیازهای اجتماعی

حکومت بر اساس این که چه سیاستی را دنبال می‌کند، می‌تواند در محتوای آموزشی و کم و کیف دروس دخالت کند به‌خصوص آن که در جوامع صنعتی و فرا صنعتی امروز، آموزش و پرورش دیگر صرفاً اولویتی برای والدین، معلمان و تعداد انگشت‌شماری اصلاح‌طلبان تربیتی ندارد، بلکه برای بخش‌های پیشرفته کسب‌وکار نیز آموزش و پرورش دارای اولویت است و حکومت می‌تواند با تعیین محتوای دروس، نیازهای این بخش را پوشش دهد. حکومت‌ها می‌توانند براساس نیازهای منطقه‌ای و جنسیت افراد، محتوای کتب درسی را تغییر دهند، ضرورتی ندارد که مواد آموزشی در مناطق روستایی با مناطق شهری در همه جهات یکسان باشد و نیز می‌توان در بعضی مقاطع تحصیلی محتوای کتب درسی دختران را از پسران جدا کرد.

ب. تأمین امنیت و نظم اجتماعی

حکومت به‌واسطه آموزش و پرورش، مردم را از احکام و قوانین اجتماعی و حقوقی آگاه می‌کند و بدین‌وسیله به نظم و امنیت اجتماعی که مطلوب هر حکومتی است دست پیدا می‌کند، مردمی که از یک سطحی از آموزش عمومی و آگاهی نسبت به قوانین اجتماعی برخوردار باشند از مفاسد و ناهنجاری‌های اجتماعی به دور خواهند بود. حکومت‌ها به دلیل تأمین این کارکرد اساسی خویش لازم است در محتوای دروس، آموزش قوانین اخلاقی و حقوقی را جا دهند به‌خصوص آن که در نظام‌های درسی که براساس پرورش عالم و متخصص طراحی شده‌اند، در جنبه‌های اخلاقی، مذهبی و انسان‌سازی کم‌رنگ می‌شوند. تلفیق و هماهنگ کردن این دو نوع آموزش از مشکلات

عمده حکومت خواهد بود و چنانچه این طراحی عاقلانه و پخته صورت نگیرد، همیشه دانشجویان چنین نظام آموزشی با دروس اخلاقی و دینی به صورت جانبی برخورد خواهند کرد.

ج. تأمین اقتدار برای حکومت

دولت‌ها از طریق محتوای آموزش می‌خواهند اقتدار (مقبولیت عامه) خود را تثبیت کنند و آموزش و پرورش این مسؤولیت را به عهده دارد تا مقبولیت دولت را به شیوه‌ای در لابه‌لای دروس و در فضای آموزشی ایجاد کند و افراد جامعه را نسبت به حاکمیت توجیه کند. این توجیه مقبولیت در بیش‌تر کشورها از طریق معاهد علمی دارای نفوذ سیاسی و مذهبی انجام می‌شود و این مراکز در طول تاریخ عمدتاً از دو شیوه برای توجیه حاکمیت استفاده می‌کرده‌اند. یکی تبیین این نکته که وجود یک حکومت قوی برای دفع متجاوزان بیگانه برای هر کشوری ضرورت دارد و از این جهت لازم است همه پشتیبان دولت و حاکمیت موجود باشند و دیگر آن که استبداد موجود در حاکمیت را به نام دین یا چیز دیگر توجیه کنند و به‌ندرت مقبولیت دولت به دلیل وجود پایگاهی در قلوب مردم بوده است. هر مقدار مقبولیت حکومت از سوی مردم بیش‌تر باشد و به تعبیر مرحوم امام خمینی (ره) این مردم باشند که حکومت را ساخته‌اند و بین آن‌ها و دولت فاصله‌ای نباشد، حکومت در عملکرد و بقاء خویش از توان بیش‌تری برخوردار خواهد بود.

الف) تأثیر سیاست‌های حکومت بر آموزش و پرورش: سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های حکومت درباره امور جامعه به‌طور غیرمستقیم بر نهاد آموزش و پرورش تأثیر می‌گذارد. غیرمستقیم بر نهاد آموزش و پرورش تأثیر می‌گذارد. سیاست‌های دولت درباره رسانه‌ها می‌تواند شکل کار این نهاد را تغییر دهد و بر قوت یا ضعف، هماهنگی یا عدم هماهنگی آموزش‌های درون نهاد اثر گذارد. یعنی گاهی رسانه‌ها با پیام‌های فرهنگی و آموزشی خود تأثیر کار نهاد آموزش و پرورش را خنثی می‌کنند و موجب یک نوع دوگانگی در محتوای آموزشی و چه بسا کل سیستم می‌شود. طبیعی است در صورتی که این سیاست‌ها در جهت تقویت یکدیگر باشند حاصل و نتیجه کار برآیند جمع نیروها خواهد بود و در صورت عدم هماهنگی نتیجه وابسته به مقدار نیرو و امکاناتی است که از هر یک از دو طرف وارد می‌شود و اوضاع و احوال را به سود خود تغییر می‌دهد.

مواضع اقتصادی دولت نیز به‌صورت غیرمستقیم بر نهاد آموزش و پرورش تأثیر می‌گذارد اگر سیاست‌های خرد و کلان اقتصادی به‌گونه‌ای باشند که نهاد آموزش و پرورش را در ساختار و تشکیلات خود با بحران‌های درون‌سازمانی مواجه کند و یا افراد شاغل در درون نهاد به این نتیجه برسند که با درس خواندن و تحصیل علم نمی‌توان گذران زندگی کرد درجایی که دیگران یک‌شبه، راه ده ساله را طی می‌کنند، در این صورت قطعاً روزبه‌روز این نهاد با افت نیروهای کیفی روبرو خواهد بود و دچار بحران علمی خواهد شد.

حکومت‌ها لازم است در امر توسعه آموزش و ارتقاء کیفی آن، دیدگاه‌های غلط اقتصادی نداشته باشند، محاسبه به حرفه بودن یک کار علمی و به علم به شکل یک کالای اقتصادی نگاه کردن از تلقی‌های ناروایی محسوب می‌شود که باعث از دست رفتن ماهیت کار نهاد آموزش و پرورش خواهد شد.

ب. تأثیر نهاد آموزش و پرورش بر حکومت: نهاد آموزش و پرورش حکومت را در اجرای کارکردهای خویش کمک می‌دهد و از چند جهت می‌تواند بر حکومت تأثیر گذارد و اراده خویش را بر حکومت تحمیل کند. عدم توانایی آموزش و پرورش در پاسخ به نیازهای جامعه و حکومت به‌عنوان نوعی بحران آموزشی از دیدگاه کارکردگرایان (Functionalists) به حساب می‌آید.

مشکل تأثیرگذاری نهاد فوق بر حکومت به‌صورت‌های زیر قابل تصویر است.

۱. تربیت نیروی انسانی لازم

دولت از عمده‌ترین مراکز مصرف نیروی انسانی است، نیروی انسانی که در آموزش و پرورش شکل گرفته و با آن ساخته شده است، اگر نهاد آموزش و پرورش بتواند با شناخت دقیق خود از نیازهای جامعه و فرهنگ کشور و آموزش صحیح نیروها، نیازهای حکومت را برآورده کند، در این صورت نقطه اتکائی برای حکومت خواهد شد و در غیر این صورت حکومت با بحران تورم نیروها در بعضی بخش‌ها و کمبود نیروی متخصص در بخش‌های دیگر مواجه خواهد شد. مهم‌ترین کار نهاد آموزش و پرورش آن است که با سیستم خود در جهت توزیع صحیح استعدادها در رشته‌ها و فنون تحصیلی قدم بردارد به‌طوری‌که در هر زمینه نخبگانی حضور داشته باشند و بتوانند رهیافت‌های صحیح نظری و علمی ارائه کنند.

در کشورهای توسعه‌یافته و جهان سوم، استعدادها عمدتاً صرف رشته‌های تمدن‌زا می‌شوند و به کار فکری تحقیقی در زمینه‌های علوم اجتماعی و انسانی بهای لازم داده نمی‌شود، نتیجه این کار در درازمدت از یک‌طرف اشباع بازار کار و بحران بیکاری در بخش‌های تمدنی است و از طرف دیگر خلاء تئوریک در هدایت نیروها و امکانات کشور به سمت صلاح جامعه، موجب تنش‌ها و بحران‌های اجتماعی خواهد شد.

از طرف دیگر همان‌طور که قبلاً گفته شد هر حکومتی محتاج مقبولیت است و یکی از شاخص‌های این مقبولیت عملکرد نیروهای تربیت‌شده در نهاد آموزش و پرورش است. گاهی حکومت‌ها برای پرورش مدیران سطح بالای خود اقدام به تأسیس مدارس خاص می‌کنند، همانند مدارس حزبی در روسیه. نهاد آموزش و پرورش می‌تواند با تربیت نیروهای مدیر و کاردان خویش راه یک اقتدار فرهمندانه را برای حکومت هموار کند.

۲. تأمین اطلاعات لازم

حکومت‌ها بدون داشتن اطلاعات و دانایی قوی نمی‌توانند به حکومت خویش ادامه دهند. این اطلاعات از طریق نهادی شدن آموزش و پرورش میسر است. ایجاد بانک‌های اطلاعاتی را در اختیار گذاردن اطلاعات روز و دانش لازم، به رقابت حکومت با حکومت‌های دیگر کمک خواهد کرد و دولت‌ها برای موفقیت در این امر به منابع داخلی اکتفا نمی‌کنند بلکه به اطلاعات خارجی روی می‌آورند. آموزش و پرورش، با سازمان خود می‌تواند نخبه‌ها را در حوزه فراملیتی و به‌کارگیری ملی جذب کند.

۶_ نتیجه‌گیری

معلمی باید یک شغل خاص و راهبردی در جامعه تلقی شود چراکه این مهم سبب ورود افراد توانمند و نخبه به ساختار آموزش و پرورش شده و ارتقای این نهاد کلیدی و راهبردی را به دنبال دارد. اما دغدغه مهم، چگونگی دستیابی به این مهم است. برای تحقق این امر اولاً باید افراد دارای سطح علمی بالا که در آزمون ورودی رتبه زیر ۱۰۰۰ کسب کرده و دانشگاه فرهنگیان را در ۱۰ انتخاب اول خود قراردادند جذب دانشگاه فرهنگیان شوند تا افراد علاوه بر غنای فرهنگی و انقلابی دارای غنای علمی نیز باشند ثانیاً صلاحیت فنی و شغلی افراد بررسی شود چراکه تمام افراد دارای رتبه برتر دارای صلاحیت معلمی نیستند ثالثاً کادر آموزشی از کادر اجرایی جدا شود (مانند وزارت علوم) تا افراد توانمند اخلاقی-انقلابی، علمی و فنی برای کارهای دفتری بکار گرفته نشوند و در نتیجه هدر رفت سرمایه انسانی نداشته باشیم و زمینه و انگیزه رقابت افزایش یافته و رتبه‌بندی معلمان با انگیزه و دست‌باز می‌تواند انجام پذیرد.

دانشگاه فرهنگیان که مسئولیت آموزش و تربیت معلمان را بر عهده دارد باید دارای ساختاری متناسب با مأموریت خود باشد و هیچ لزومی ندارد مانند دیگر دانشگاه‌های کشور اداره شود به همین دلیل باید این دانشگاه اولاً مستقیم زیر نظر شورای عالی آموزش و پرورش باشد ثانیاً دوره تحصیلی در این دانشگاه ۶ ساله باشد تا بتوان هم واحدهای علمی و هم واحدهای درسی پرورشی پوشش داده شوند ثالثاً اعضای هیئت علمی این دانشگاه از بهترین اعضای هیئات علمی دانشگاه‌های برتر بوده که به دو شکل انتخابی و کاندیداتوری برای حضور در دانشگاه فرهنگیان باشد که پس از بررسی صلاحیت اساتید توسط گروه خبرگان شورای عالی آموزش و پرورش برای یک دوره ۳ ساله در دانشگاه فرهنگیان حضور یابند این کار موجب می‌شود تا دانشگاه فرهنگیان به‌صورت خاص نظارت شود که ارتقای کیفی آن را به دنبال دارد، از تمام پتانسیل علمی کشور در تربیت معلمان استفاده شود، دانشگاه فرهنگیان از کادر علمی و توانمند برتر بهره‌مند باشد، از فساد که مهمترین مصداق آن بی‌سوادی یا کم‌سوادی دانشجوی معلمان است جلوگیری شود با توجه به رسالت آموزش و پرورش و به علت گستردگی و عدم پراکندگی یک‌دست جامعه هدف نهاد آموزش و پرورش در سراسر کشور عدالت آموزشی یکی از مهم‌ترین پارامترها برای ارائه خدمات است که در این سال‌ها به بهانه‌های مختلف نادیده گرفته شده است و در خیلی از موارد مساوات آموزشی به غلط در ردای عدالت آموزشی در طرح‌ها و برنامه‌ها جلوه کرده است و این مهم مسائل بغرنجی را ناشی شده است. برقراری عدالت آموزشی اولاً موجب شناسایی و کشف استعدادها در سراسر کشور خواهد شد؛ ثانیاً موجب رشد و ارتقا استعدادها و افراد و بالفعل شدن آن‌ها خواهد شد؛ ثالثاً جلوگیری از هدر رفت استعدادها و کانالیزه کردن استعدادها و شکوفایی و بهره‌برداری از آن به نفع کشور می‌شود. امکانات آموزشی از قبیل معلم توانمند و متخصص، فضای آموزشی باکیفیت در دسترس همه دانش‌آموزان در دورترین مناطق باشد و در مناطق محروم یا کم‌جمعیت امکانات باهمان کیفیت کلان‌شهرها ارائه شود، بیشتر اوقات لازم است برای مناطق محروم بیشتر هزینه شود تا سطح کیفی امکانات با کلان‌شهرها

برابر شود، فراهم کردن امکانات آموزشی که وظیفه نهاد آموزش و پرورش است نباید به بهانه‌های کمبود جمعیت دانش‌آموزی و نبود صرفه اقتصادی برای مناطقی از کشور کاسته شود.

بکارگیری بخش خصوصی در بخش اجرایی می‌تواند نهاد آموزش و پرورش را در ایفای نقش مستقیم خود که آموزش و پرورش است، افزایش دهد. با اتخاذ سیاست‌هایی از قبیل: ۱- مجوز احداث واحد آموزشی به افرادی که دارای سابقه فرهنگی و آموزشی کافی و مناسب در آموزش و پرورش دارند، اعطا گردد تا نگاه پرورشی و آموزشی مقهور نگاه نشود؛ ۲- تصویب قوانین تشویقی مانند معافیت مالیاتی، دادن وام کم‌بهره، پرداخت سهم حق بیمه کارفرما به ازای بکارگیری هر نفر، تخصیص و پرداخت بخشی از مالیات بر ارزش افزوده برای حضور در منطق محروم، دادن وام بی‌بهره به ازای حضور در مناطق محروم، دادن وام بلاعوض به ازای ایجاد شغل پایدار در مناطق محروم و مهم‌تر ضمانت اجرایی آن ۳- برای جلوگیری از افت کیفیت آموزشی و عدم وارد شدن خدشه به رسالت آموزش و پرورش فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های برتر و علاقه‌مند در حوزه آموزش و پرورش که ۷۰ درصد شاخص‌های دانشگاه فرهنگیان را دارند بکارگیری شوند ۴- توانمندسازی نیروهای آزاد بخش خصوصی با برگزاری دوره‌های آموزشی و مهارتی ۵- برای تشویق فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های برتر برای حضور در بخش خصوصی حقوق و مزایای بخش خصوصی براساس اشل حقوقی نهاد آموزش و پرورش باشد. یکی از مصداق‌های ایجاد فساد در آموزش و پرورش کاهش کیفیت آموزشی است و برای جلوگیری از آن باید اولاً سیستم ارزشیابی یکپارچه باشد این عامل موجب افزایش کارایی معلمان شده و نیز سبب می‌شود دانش‌آموزان، خانواده‌ها و مسئولین مدرسه در افزایش کیفیت آموزشی سهیم شوند. همچنین به وجود آمدن رقابت سالم بین مدارس بالاخص بخش خصوصی در ارائه خدمات کیفیت آموزشی، تربیتی، پرورشی و رفاهی از دیگر ثمرات مبارزه با فساد در سطوح مختلف آموزش و پرورش است.

۷- منابع

- دینی، ع. (1370). تفاوت کیفی مفهوم رشد و توسعه. فصلنامه توسعه.
- لفتویچ، آ. (1385). دولتهای توسعه گرا (ترجمه جواد افشارکهن). مشهد: مندیز.
- نرگس، سجادیه. (1388). مسئولیتهای متقابل نهاد تعلیم و تربیت رسمی و خانواده. حوراء.
- بشیری، ح. (1378). دولت، جامعه مدنی و گفتمانهای جامعه شناسی سیاسی. کتاب علوم اجتماعی.
- R Naidoo (.2004.) Fields and institutional strategy: Bourdieu on the relationship between higher education, inequality and society .British journal of sociology of education ،25(4) 457-471
- M Friedman (.1955.) The role of government in education
- W. A Dunning (.1905.) THE POLITICAL PHILOSOPHY OF JOHN LOCKE .Political Science Quarterly ،20(2)223
- M. H Brons (.2001.) Society, Security, Sovereignty and the State: Somalia .From Statelessness to Statelessness.
- Gordon Donaldson (.2006.) Cultivating leadership in schools: Connecting people, purpose, and practice .Teachers College Press.
- Martin, Jane, P. KcKeown, Jon Nixon, and Stewart Ranson (.2000.) Community-active management and governance of schools in England and Wales .The governance of schooling: Comparative studies of devolved management.
- John W Meyer (.1980.) Institutional and Technical Sources of Organizational Structure Explaining the Structure of Educational Organizations
- Fritz, Verna and Alina Rocha Menocal (.2007.) Development State in the New Millennium: Concept and Challenges for a New Aid Agenda .Development Policy Review ،25(5)531-525
- R. W. Manbach (.2005.) Deterritorizing Global Politice in Puchala, Modernity . Minneapolis, Minnesota University of Minnesota Press.

- Wil Hout (.2007.) The politics of aid selectivity: Good governance criteria in World Bank, US and Dutch development assistance .Routledge.
- Gene W. Heck (.2009.) God, Governance, and" economic Man: The Lessons of the Founders as Derived from Economic History .University Press of America.
- Reinhard Bendix (.1980.) Kings or people: Power and the mandate to rule .Univ of California Press.

The influence of governance in education

Abstract

In the whole world, education is accepted as a matter of sovereignty, and it is the same in Iran. The governance engineering of education must change, but for the benefit of the people, not for the benefit of the education mafia; Therefore, popularization should be within the framework of educational policies of the Islamic Republic of Iran, for this reason, any decision that violates the educational policies of the system is rejected, even if it increases people's participation in education. The discussion of the relationship between the government institution and education is, in fact, in the form of the influence of each on the other, so we understand the above discussion by separating the influence of each one separately. In this review, educational institution means scientific institutes that are effective in the academic development of people in a classical way in the society, including education and education in elementary, middle, secondary, higher education and education in fields. And the institution of government means the governing body over the real relations of people in the society. Therefore, it will include the policies of the executive branch and related institutions as well as the legislative branch and other power centers in this institution.

Keywords: education, governance, society